

علل گسستن فرایزدی

ذوالفقار علامی

چکیده

فردوسی طلوع و غروب شاهان ایران باستان، از دوران اساطیری تا برافتادن ساسانیان، را در ضمن پنجاه روایت گزارش کرده است. در خلال این گزارش‌ها او به پیروی از روح روایات باستانی و نیز با تکیه بر حکمت و دانایی خود هم معیارهای مشروعیت حکومت شاهان و هم چرایی و چگونگی افول و سقوط آنان از اریکه سلطنت را بازگو کرده است. هدف این مقاله بررسی علل گسستن فرایزدی و فروپاشی حکومت شاهان ایران باستان و برهم خوردن نظم و سامان اجتماعی و نظام زندگی مردم بر پایه یافته‌ها و شواهدی از شاهنامه فردوسی در دوره مورد بحث (پیشدادیان و کیانیان) است.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، علل گسستن فرایزدی.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

مقدمه

در حماسه ملی ایران، حکومت شاهان ایران باستان از قدیم‌ترین روزگار (= دوران اساطیری) تا بر افتادن ساسانیان طی پنجاه روایت گزارش شده است. در خلال این گزارش‌ها هم ضوابط مشروعیت حکومت شاهان (ایمان به یزدان پاک و مبارزه با بدی و خودکامگی و پای‌بندی به دادگری) و عم علل فروپاشی حکومت آنان (از دست دادن فره ایزدی، روی آوردن به دروغ و ستم و ادعای همسانی با خدا و خودکامگی و بیشی جستن و آز) روایت گردیده است. روح روایات باستانی و اندیشه سیاسی فردوسی حاکی از آن است که، حماسه ملی ایران که بر اساس اسطوره، تاریخ و داستان‌های باستانی سروده شده و با نظم تاریخی مرتب گردیده است. اصل مشروعیت شاهان رابا نحوه رفتار و کردار آنها مرتبط دانسته و حکایت از ضرورت پیوند میان شهریاری و دینداری دارد.

نه بی دین بود شهریاری بجای

نه بی تخت شاهی است دینی به پای

بر آورده پیش خرد یافته

دو دیباست یک در دگر بافته

نه بی دین بود شاه را افرین

نه از پادشاهی بی‌نیاز است دین

تو گویی که در زیر یک چادرند

چنین پاسبانان یکدیگرند

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱۸۷)

ابیات مذکور گرچه از زبان اردشیر بابکان نقل گردیده و مربوط به بخش تاریخی شاهنامه است، اما در عین حال نشان‌دهنده نگاه کلی و باور عمومی ایرانیان باستان به موضوع پادشاهی و پیوند آن با دینداری است. بر این اساس پادشاه خوب کسی است که متخلق به صفات الهی باشد. چنانکه در تمامی شاهنامه دادگری شاهان، مورد ستایش و بیدادگری آنها مورد نکوهش قرار گرفته است. ابیات زیر که از بزم کیخسرو گزارش شده است، نمونه‌ای از این ستایش‌ها و نکوهش‌هاست:

شود در دو گیتی ز کردار شاد که هر کس که در شاهی او داد داد

نکوهیده باشد به نزد مهان همان شاه بیدادگر در جهان

همان پیش یزدان سرانجام بد به گیتی بماند از او نام بد

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی کسی را که پیشه به جز داد نیست
چون در دو گیتی دگر شاد نیست (همان ج ۴ ص ۲۴)

و این ابیات از زبان انوشیرو ن نقل گردیده است: ۱۳۹۱

چنین گفت نوشین روان قباد که چون شاه را دل بیچد ز داد

کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواهد و را نیز شاه

ستم، نامه عزل شاهان بود چو درد دل بی‌گناهان بود (همان ج ۷ ص ۱۱۴)

فردوسی از آغاز بخش اساطیری حکومت هر یک از پادشاهان را نه بر پایه معیارهای از پیش تعیین شده و مقدار بلکه با هنجارهایی نشان می‌دهد که برآیند و نتیجه قهری و طبیعی نحوه رفتار و کردار آنان است. اینک با مطالعه کارنامه شاهان دوره مورد بحث، عوامل از دست دادن معیارهای مشروعیت و علل و اسباب فروپاشی حکومت آنان را یکایک بررسی می‌کنیم، ناگفته نماند که آخرین پادشاه کیانی که مورد بررسی قرار گرفته، گشتاسب است، و از پادشاهان دیگر این سلسله (بهمن، همای و داراب) به دلیل اینکه در پادشاهی آنان به فرایزدی اشاره نشده، سخن به میان نیامده است.

کیومرث

بخش اساطیری با پادشاهی کیومرث آغاز می‌شود و دهقان سخنگو از او به عنوان نخستین بنیانگذار آیین پادشاهی در جهان یاد می‌کند. در عین حال اشاره می‌کند که رسم پادشاهی و

آیین تخت و کلاه پیش از کیومرث ممکن است به گونه‌ای دیگر بوده باشد. (فردوسی ۱۳۶۶ دفتر ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی یکم ص ۲)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

در پادشاهی او سخن از جهان کدخدایی و پادشاهی آرمانی و خوبی مطلق است و نه حکومت بر یک ملت و یا سرزمینی خاص، اما این جهان خوب به زودی به دو جناح «خوب» و «بد» تقسیم می‌شود. جهان خوب تحت رهبری کیومرث قرار دارد و یزدان از طریق سروش او را در اجرای حکومتش هدایت می‌کند و دنیای بد تحت فرمان اهریمن فریبکار است. (رستگار،

۱۳۸۴، ص ۱۲)

این ساختار دوگانه، ناشی از تأثیر جهان بینی ایرانیان باستان است، که در آن «دو اصل قدیم متضاد به صورت دو بوده همزاد آغازینی تصور شده‌اند که از آن دو، یکی مظهر نیکی و روشنی و دیگری مظهر تباهی و تاریکی است». (سرکاراتی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۲). بر پایه باور به این دو اصل متضاد، اهریمن می‌کوشد که تخت مهی را از کیومرث بپردازد و بر جهان نیکی و روشنی چیره گردد، سیامک، پسر کیومرث، به وسیله سروش از ماجرا آگاه می‌شود و به جنگ اهریمن می‌شتابد، اما در نبرد با دیوان، که از سپاهیان اهریمنند به دست «خزوران» دیو تباه می‌شود. کیومرث سالی به سوگ فرزند می‌شنیند و آنگاه سروش خجسته به فرمان اهورامزدا، او را پیام می‌دهد که سپاه گرد آورد و روی زمین را از دیوان تهی سازد. بدین ترتیب از دوران حکومت نخستین پادشاه اساطیری این دوگانگی و به عبارت دیگر، ساختار دوگانه خود و دشمنی میان خوبی و بدی و اهورا و اهریمن را نشان می‌دهد. (فردوسی ۱۳۶۶ دفتر یکم ص ۲۳)

هوشنگ ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

هوشنگ نیز همانند نیای خود پادشاه هفت کشور می‌شود و به فرمان ایزد پیروزگر به داد و دهش می‌پردازد، در آبادانی جهان می‌کوشد، افزون بر فرّه کیانی از فرّه ایزدی نیز برخوردار می‌گردد. و پس از چهل سال حکومت دادگرانه جهان را ترک می‌گوید، در زمان اوست که آتش کشف و آهن با آتش از سنگ جدا می‌گردد و ابزار کار ساخته می‌شود، کشتزارها آباد و حیوانات اهلی می‌شود و لباس فراهم و خانه ساخته می‌شود. تقابل نیروهای خوب و بد، که بازتابی از ساختار دوگانه جهان است، در دوره پادشاهی هوشنگ نیز دیده می‌شود.

تهمورث

پس از هوشنگ، تهمورث، پسر او، بر تخت می‌نشیند. او نیز به جنگ دیوان می‌پردازد و همچنان که در اوستا بر اهریمن پیروز می‌شود، در شاهنامه نیز به خاطر جنگ با دیوان و به بند کشیدن آنها «دیوبند» نامیده می‌شود. او که از اول پادشاهی دارای فرۀ کیانی است، به خاطر دادگری و نیایش یزدان پاک از فرۀ ایزدی نیز بهره‌مند می‌شود و همانند پدر، جهان پادشاه است.

چو آن شاه پالوده گشت از بدی تباید از او فرۀ ایزدی (همان، دفتر یکم، ص ۳۶)

تهمورث با به بند کشیدن و به خدمت درآوردن دیوان، سعی در تقویت جهان خوبی دارد.

یکایک بر آراست با دیو جنگ بند جنگشان را فراوان درنگ
آئین ملی ربان ادبیا فارسی

از ایشان دو بهره به افسون بیست دگرشان به گرز گران کرد پست (همان دفتر یکم ص ۳۷)

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

جمشید

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

از پس تهمورث، فرزندش، جمشید به پادشاهی می‌نشیند و از آغاز پادشاهی هم فرۀ کیانی و هم فرۀ ایزدی دارد. دوگانگی ساختار جهان و تقابل خوبی و بدی و ستیز و آویزش آن دو با یکدیگر، از زمان جمشید صورت نهایی پیدا می‌کند، بطوری که تظاهرش هم در طبیعت انسانی پادشاه، هم در ساختار جامعه نمایان می‌شود. از میان پادشاهان اساطیری نخستین بار جمشید است که به گناه آلوده می‌شود. گناه او در اوستا دروغ گفتن و لب به سخن ناراست گشودن و در شاهنامه تفرعن و ادعای همسانی با خدا و روی آوردن به دروغ و غرور است. که باعث از

دست دادن فرۀ ایزدی می‌شود. بدین ترتیب بزرگترین پادشاه افسانه‌ای ایران، که بنابر اساطیر میرنده نبود. پس از خودستایی و سخن به گزافه راندن و زبان به دروغ آلودن، فرۀ ایزدی را به صورت مرغ وارغن از دست می‌دهد و از آن پس میرنده می‌شود (خالقی مطلق، ۱۳۷۲، ص ۲۸۰) و آن جهان بهشت آسایی که در آن سرما و گرما و گرسنگی و قحطی و جنگ و بیماری و زشتی و ناتوانی و پیری و مرگ نبود، از دست می‌رود. (همان، ص ۹۸) چرا که دروغ در آیین مهر، پیمان است، گناهی بزرگ و از اسباب تباهی شاهان است، (دوستخواه، ۱۳۶۶، ص ۲۵۹) نتیجه برتری جویی جمشید از یک سو، سبب از دست رفتن مشروعیت حکومت او، و از سوی دیگر، باعث اعتراض مردم به رفتار او و برهم خوردن نظم اجتماعی و در نهایت جایگزین شدن روزگار ضحاک به جای روزگار خوش دوران جمشید می‌شود. فارغ از علل و عوامل آشکار و پنهان نیست، سرنوشت شهریاران و پهلوانان غالباً معلول راستی و کژی و نیکی و بدی و سعادت و شقاوت فطری یا اکتسابی آنان است» (مرتضوی، ۱۳۷۲، ص ۴۱) یعنی بر خلاف اساطیر یونانی «در میتولوژی ایرانی یک بلای آسمانی یا قهر طبیعت یا خشم یکی از خدایان بهانه‌گیر، سبب از دست رفتن جهان خیر نیست، بلکه دلیل تباهی جهان خیر، در این است که شاه این مردمان یک روز به غلط می‌افتد که همه این نعمت‌ها را، او خود تنها و بدن پشتیبانی پروردگار و بدون دستیاری مردمان پدید آورده است». (خالقی مطلق، ۱۳۸۱، ص ۹۸)

بدین ترتیب، سرگذشت تلخ و اندوهبار جمشید حاکی از این حقیقت مسلم است که: «فرۀ ایزدی و تأیید الهی که در شاهنامه به عنوان رمز بقا و دوام عزت و بهروزی و پیروزی ایران و شهریاران مطرح شده و به هیچ وجه، سعادت و موهبتی بی‌دلیل، بی‌علت، نظیر عزت و ذلت موهوب از سوی خدایان یونان و روم و ناشی از هوی و هوس آنان نیست، بلکه پیوستن و

گسستن آن دقیقاً مربوط به پندار و کردار صا حبان فر و شایستگی و یا ناشایستگی آنان است» (مرتضوی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۲) و سرانجام جمشید چیزی جز «رمز سرنوشت جباریت و تفرعن و شگفتی‌های اساطیری» نیست (همان، ص ۱۱۸). بدین ترتیب، داشتن فرّ شاهی گر چه برای مشروعیت حکومت پادشاه لازم است اما کافی نیست، بلکه داشتن فرّه ایزدی در مشروعیت حکومت، نقش اساسی و تعیین کننده دارد، اما، این مشروعیت هم رابطه مستقیم با نحوه رفتار و کردار پادشاه دارد و می‌تواند با خودبینی و خودکامگی و کجروی و بیدادگری از دست برود و موجب فروپاشی نظام حکومتی شود.

از آن پس برآمد از ایران خروش پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش

سیه گشت رخشنده روز سپید گسستند پیوند با جمشید

بر او تیره شد فرّه ایزدی به کژی گرایید و نابخردی (همان، دفتر یکم، ص ۵۱)

ضحاک ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

بعد از جمشید، «ازدهایی که در حماسه ملی ایران، از یک سو، نماینده ازلی و ابدی بیدادگری و خونخواری و چیرگی بیگانگان و از سوی دیگر، رمز قهر الهی و بادافره خودکامگی و ناسپاسی و برگشتن از راه یزدان‌شناسی (پایان کار جمشید) است به تخت پادشاهی ایران نشست» (مرتضوی، ۱۳۷۲، ص ۲۴) فردوسی روزگار اهریمنی و چیرگی او را این چنین تصویر کرده است.

چو ضحاک شد بر جهان شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

سراسر زمانه بدو گشت باز برآمد بر این روزگاری دراز

نهان گشت کردار فرزندگان پراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد، جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نبودی سخن جز به راز (همان، دفتر یکم، ص ۵۵)

بدین ترتیب، هزار سال حکومت اژدها بر جهان، فی الواقع، حکومت اهریمن و یادآور تازش او بر ضد جهان نیکی و روشنایی در دوران اساطیری است، چرا که او تجسم این جهانی اهریمن به شمار می‌رود. (سرکاراتی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱).

در دوران اساطیری ضحاک، نخستین نمونه پادشاهان خودکامه و هم‌پیمان با ابلیس است که با کشتن پدرش به پادشاهی می‌رسد و خود را در مقابل هیچ کس، حتی خداوند، پاسنخگو نمی‌داند و با استبداد و جباریت تمام حکومت می‌کند. این پادشاه برغم هیبت و خودکامگی و حکومت مستبدانه و خوی اهریمنی‌اش برخوردار از «فر» نیست (و یا به عبارت روشن‌تر شهریاری است برخوردار از «ضد فر» (مرتضوی، ۱۳۷۲، ص ۴۷) زیرا که فر کیانی در اساطیر ایرانی و به تبع آن در شاهنامه محاط در دایره شاهان ایرانی است.

چهره شاهان اساطیری که از پرتو ایزدی برخوردارند، به خورشید تابان و زیبایی ماه تابنده شبیه می‌شود؛ مانند کیقباد، کیومرث و جمشید (قبل از آنکه فریفته اهریمن گردد و فراهش را از دست بدهد). (رستگار، ۱۳۸۴، ص ۲۵)

جهانجوی با فر جمشید بود به کردار تابنده خورشید بود

به گیتی بر او سی سال شاه بود به خوبی چو خورشید برگاه بود

چو خورشید تابان میان هوا نشست بر او شاه فرمانروا (همان دفتر یکم ص: ۴۴)

مقایسه کنید این ابیات را، که اولی درباره فریدون و دومی در مورد کیومرث و سومی درباره جمشید است (قبل از آنکه فریفته اهریمن گردد). با ابیاتی که پیش از این در مورد پادشاهان بی فر و یا به عبارت روشن تر برخوردار از ضدفر مانند اژدی‌هاک نقل گردیده.

فریدون

در شاهنامه پایان هزاره ضحاک مصادف است با ظهور فریدون و قیام علیه ضحاک دوره‌ای که با فریدون آغاز می‌شود، دوره صف آراییی و تقابل نیروهای خیر و شر در برابر یکدیگر است. چهره‌های اهورایی در برابر چهره‌های اهریمنی نمایان می‌شوند. فریدون در برابر ضحاک، سلم و تور، در برابر ایرج، منوچهر در برابر آن دو، که با کین خواهی منوچهر از آنان، دوره فریدون به پایان می‌رسد. او مثل کیومرث، هوشنگ، سیاوش و کیخسرو با سروش در ارتباط است. و به فرمان اوست که از کشتن ضحاک دست بر می‌دارد و اینکه سروش او را از کشتن ضحاک باز می‌دارد، بازتاب اساطیر کهن ایرانی در حماسه ملی ایران است که بر پایه آن اهریمن تا آخرالزمان زنده می‌ماند و نبرد بین خیر و شر ادامه می‌یابد و حاکی از تضاد جوهری جهان و تقسیم آن به دو جناح نیک و بد است که همواره در حال ستیز و آویزش با یکدیگرند.

سخن سام به ستاره‌شناسان گواه روشنی است بر این نکته:

دو گوهر چو آب و چو آتش بهم بر آمیخته باشد از بن ستم

همانا که باشد به روز شمار فریدون و ضحاک را کارزار (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۸۰)

فریدون، جهان را میان پسران خود، ایرج و سلم و تور، تقسیم می‌کند، و پادشاهی ایران را به ایرج، و روم و خاور را به سلم، و توران را به تور می‌دهد، و آنها را به ترتیب «ایران خدای»، «خاور خدای» و «توران شاه» و یا با القابی مشابه می‌خواند. با تقسیم جهان بین آنها و دگرگونی‌هایی که به دنبال آن در جامعه رخ می‌دهد، اختلافات جدیدی با تشکیل کشورهای با ملیت‌های گوناگون شکل می‌گیرد، کشورهایی که پیش از این به تکفیک از آنها نام برده نمی‌شود و همه آنها تحت حکومت و فروانروایی واحد شاهان ایرانی اداره می‌شوند، به همین دلیل پادشاهان ایران که در حقیقت، پادشاهان جهان نیز محسوب می‌شوند، «جهان کدخدای» و «خدای جهان» نامیده می‌شوند و کشورهای دیگر که عبارتند از یمن، روم، خاور، باختر، چین و هند، تا مدت‌ها به ایران تعلق دارند، مگر در چند مورد استثنایی. فریدون سرانجام پس از یک عمر داد و دهش و دادگری و یزدان پرستی و برخورداری از فرّ شاهی و ایزدی، به عنوان آخرین کدخدای، جهان زندگی را بدرود و منوچهر به پادشاهی رسید.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منوچهر

دوران پادشاهی منوچهر، با مرگ فریدون و، از پس پیروزی بر سلم و تور، آغاز می‌شود. منوچهر پس از تاجگذاری، جهانیان را به داد و دهش و به نیکی و پاکی و فرزاندگی مژده می‌دهد. او پادشاهی است که از آغاز شاهی از فرّه ایزدی برخوردار است.

چو دیهیم شاهی به سر بر نهاد جهان را سراسر همه مژده داد

به داد و دهشن و به مردانگی به نیکی و پاکی و فرزانیگی

منم گفت بر تخت، گردان سپهر همم بخت نیکی و هم داد و مهر

زمین بنده و چرخ یار من است سر تا جدا ران شکار من است

همم دین و هم فره ایزدی همم بخت نیکی و دست بدی (همان، دفتر یکم، ص ۱۶۱)

منوچهر پادشاهی است که با داد و دهش رفتار می‌کند، در اشاعه دین می‌کوشد و خود را در مقابل خداوند مسئول می‌داند و از رفتار غیر عادلانه با زیردستان پرهیز می‌کند. چهره اهریمنی این دوره، و نقطه مقابل منوچهر، افراسیاب است که از نسل تور به وجود آمده است. او برای کین خواهی به ایران می‌تازد و سپاه ایران را به فرماندهی منوچهر تا طبرستان عقب می‌راند، اما سرانجام، کار به مصالحه می‌انجامد و مقرر می‌شود، پارسا مردی به نام آرش از طبرستان تیری پرتاب کند و نقطه سقوط تیر او بر زمین، مرز ایران و توران شود. به امر خداوند نیر او به وسیله باد هزار فرسنگ دورتر بر درخت گردویی می‌خورد، و بدین ترتیب، و برخلاف میل

افراسیاب، سر حد بین ایران و توران تعیین می‌گردد. (بیرونی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۵)

منوچهر پادشاهی است دادگر و یزدان پرست، او هفت کشور را از رنج مردمان و ستم به تهیدستان و بیراهان و گمراهان می‌پیراید و پهلوانان او را می‌ستایند و از دل و جان به خدمت او کمر می‌بندند. به عنوان نمونه به سخنان سام در این باره می‌توان اشاره کرد:

جهان پهلوان سام، بر پای خاست چنین گفت کای خسرو داد و راست

ز شاهان مرا دیده بر دیدنست ز تو داد و زمن پسندیدنت

پدر بر پدر شاه ایران توی کزین سواران و شیران توی

دلت شادمان، بخت، بیدار باد برین همت ایزد نگهدار باد (همان، دفتر یکم، ص)

با بررسی دوران پادشاهی منوچهر و رفتار و کردار وی معلوم می‌شود که او از آغاز پادشاهی دارای، فره ایزدی است و اساس مشروعیتش همین بهرمندی از فره ایزدی و داشتن حکومت عدالت محور است، حتی او در دعوت مردم به داد و دهش و لزوم توجه به خدا و رعایت نکات دینی و اصول اخلاقی، نقش رهبر دینی و معنوی را ایفا می‌کند، از این رو، وی هم از فره کیانی و هم از فره ایزدی و موبدی برخوردار است.

نوذر

از پادشاهی نوذر «تا ظهور کیانیان، یک دوره فترت آغاز می‌شود که، با پادشاهی کوتاه مدت شاهانی از تبار فریدون با پشتیبانی پهلوانان سیستان به ویژه زال همراه است و روایات درباره

آنها یکدست نیست.» (موزن جامی، ۱۳۷۹، ص ۲۷) پژوهش‌های ادبی

نوذر از پس منوچهر و بنا به وصیت او جانشین پدر می‌شود، اما بسی بر نمی‌آید که بر خلاف منوچهر، بیدادگری پیشه می‌کند، رسوم نیک منوچهر را از میان بر می‌دارد و راه آز و نیاز و رنجش مردمان را پیشه می‌کند، و کار به جایی می‌رسد که خود نوذر احساس خطر می‌کند و در نامه‌ای به سام پهلوان از او یاری می‌طلبد. ایرانیان چون از آمدن سام به دربار آگاه می‌شوند:

پیاده همی پیش سام دلیر برفتند و گفتند هر گونه دیر

ز بیدادی نوذر تا جور که برخیره گم کرد راه پدر

جهان گشت ویران از کار اوی غنوده شد آن بخت بیدار اوی

نگردد همی بر ره ایزدی از او دور شد فره ایزدی (همان، دفتر یکم، ص ۲۸۷)

بدین ترتیب بیدادگری و سرپیچی از فرمان خدا و ستم پیشگی نوذر باعث از دست رفتن فره ایزدی (= مشروعیت الهی) می شود و پادشاهی او دچار بحران و آشوب می گردد.

سام در برابر درخواست ایرانیان، که از او خواسته بودند پادشاهی ایران را خود به دست گیرد و آنها را از دست نوذر برهاند، ضمن رد تقاضای آنها می گوید:

دلش گر ز راه پدر گشت باز برین بر نیامد زمانی دراز

هنوز آهنی نیست زنگار خورد که رخشنده دشخوار شایدش کرد

من آن ایزدی فر باز آورم جهان را به مهرش نیاز آورم

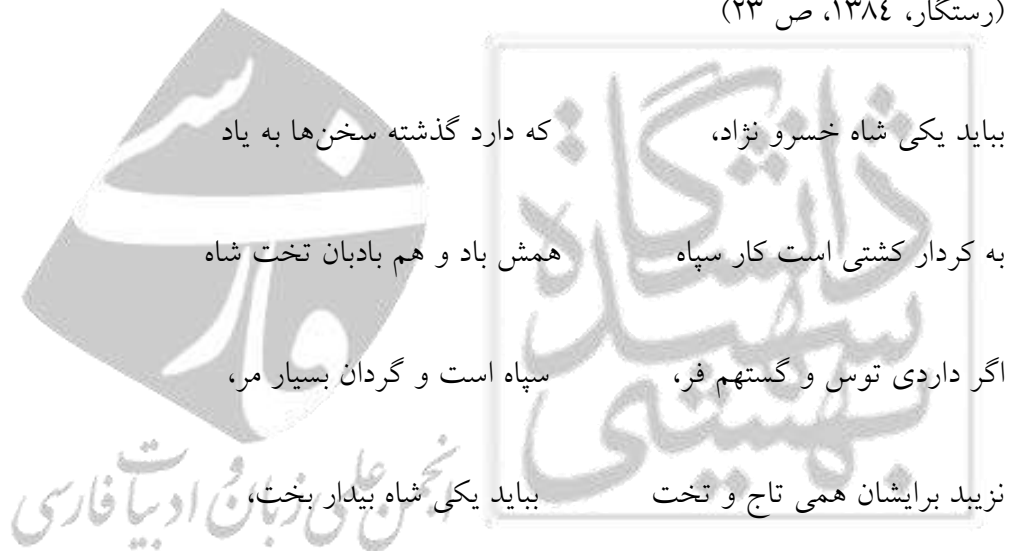
شما زین گذشته پشیمان شوید به نوی ز سر باز پیمان شوید (همان، دفتر یکم، ص ۲۸۸)

بدین ترتیب، سام دل بزرگان را نسبت به نوذر نرم می کند و او را پند می دهد تا از راه یزدان و پدران خود بنگردد، اما دیری نمی گذرد که افراسیاب، که از مرگ منوچهر و بی کفایتی نوذر آگاه شده بود، به قصد کین خواهی برای بار دوم به ایران می تازد و نوذر را به قتل می رساند و بر تخت پادشاهی ایران می نشیند. (یار شاطر، ۱۳۶۸، ص ۵۳۶) در این جنگ که به کشته شدن نوذر می انجامد، افراسیاب درصدد کشتن بزرگان ایران را می کند، اما با تدبیر اغریث به بند کشیده می شوند و از مرگ نجات می یابند.

زوتهماسب

بزرگان ایران درباره جانشینی نوذر سخن از لزوم صلاحیت بیشتر به میان می‌آورند و «ادعای طوس و گسته‌م، فرزندان نوذر، را با آنکه از فر شاهی برخوردارند، به دلیل عدم کفایت و صلاحیتشان رد می‌کنند و زوتهماسب را که نسبش به فریدون می‌کشد، به شاهی بر می‌گزینند»

(رستگار، ۱۳۸۴، ص ۲۳)



باید یکی شاه خسرو نژاد، که دارد گذشته سخن‌ها به یاد

به کردار کشتی است کار سپاه همش باد و هم بادبان تخت شاه

اگر داری توس و گسته‌م فر، سپاه است و گردان بسیار مر،

نزیبد برایشان همی تاج و تخت باید یکی شاه بیدار بخت،

که باشد و راه ایزدی بتاید و دیهیم او بخردی

نخستین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

ندید جز پور تهماسب، زو که فرکیان داشت و فرهنگ گو (همان، دفتر یکم، ص ۳۲۶)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

از سخنان زال پیداست که زو تهماسب هم فره کیانی و هم فره ایزدی دارد. جنگی که از

زمان نوذر بین ایران و توران آغاز شده بود در زمان پادشاهی زوتهماسب پس از یک دوره

هشت ماهه به مصالحه می‌انجامد. او پس از ۵ سال سلطنت در ۸۶ سالگی بدرود حیات

می‌گوید.

کیقباد

از پایان پادشاهی منوچهر تا برآمدن کیقباد به عنوان سر سلسله پادشاهان کیانی، نوعی فترت و گسست دیده می‌شود. از این رو برخی از ایران‌شناسان دوره کیانیان را دوره تاریخی تلقی کرده‌اند، گرچه این ادعا مخالفینی نیز دارد. (موذن جامی، ۱۳۷۹، ص ۲۸) کیقباد با تدبیر زال و به وسیله رستم از پس مرگ زوتهماسب از البرز کوه به دربار می‌آید، و به تخت پادشاهی می‌نشیند، و یک روز پس از تاجگذاری به جنگ با توران می‌شتابد، و آنها را به وسیله رستم، پهلوان نوحاسته، تا آن سوی جیحون به عقب می‌راند، سپس با پذیرش درخواست آشتی آنها با پیروزی جنگ را پایان می‌دهد. در دوران پادشاهی او که صد سال به طول می‌انجامد کشور در آشتی و آرامش، و مردم در رفاه به سر می‌برند، و از این حیث دارای شخصیت تحسین برانگیزی است. او پادشاهی است خردمند، دوراندیش، دادگر، بی‌آزار و اهل داد و دهش است، و قدرت را برای دادگری و به پاداشتن فرمان خدا و اجرای قانون و ممانعت از ستم می‌خواهد و روز مرگ، همان احساس را دارد که روز رسیدن به تاج و تخت و پادشاهی

داشت. (فردوسی، ۱۳۶۹، دفتر یکم، ص ۳۵۷)

ششین نمایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

کاووس

گزارش پادشاهی کیکاووس با تمثیلی آغاز می‌شود، که آشکارا سخن از پژمرده شدن درخت کهنسالی است که نهالی کژ جای او را خواهد گرفت این نهال کژ کسی نیست جز پسر کژ آیین کیقباد، یعنی، کاووس، حماسه ملی ایران از کاووس به عنوان پادشاهی مقتدر و در عین حال تندخوی و بی‌خرد و سبکسر یاد کرده است. یکی از کارهای نابخردانه او سفر آسمانی و پژوهش در اسرار آسمان و ستارگان است، که با تحریک ابلیس صورت می‌گیرد. ابلیس روزی

انجمنی می‌سازد و از دیوان برای بر هم زدن آرامش مردم و فریفتن کاووس چاره‌جویی می‌کند و سپس به دیوان چنین می‌گوید:

یکی دیو باید کنون نغز دست که داندز هرگونه رای و نشست

شود جان کاووس بی‌ره کند به دیوان بر، این رنج کوتاه کند

فشانده بر آن فر زیباش خاک بگرداندش سر ز یزدان پاک (همان، دفتر دوم، ص ۹۵)

دیوی از میان دیوان خود را به صورت غلامی در می‌آورد و نزد کاووس می‌رود و او را برای رفتن به آسمان وسوسه می‌کند: (همان، دفتر دوم، ص ۹۶) «در روایات مربوط به کیکاوس آمده است که دیوان، پادشاهی او را بر هفت اقلیم در چشمش خوار و کم مایه جلوه دادند، و او را به شهریاری آسمان ترغیب کردند، آنگاه کاووس خود را برای رفتن به آسمان آماده کرد، و به همراهی دیوان، خویشان را بر ستیغ کوه البرز رسانید، اما چون به سرحد میان ظلمت و نور آسمان رسید، یکباره از سپاه خود جدا ماند و از اندیشه خود برای تصرف آسمان‌ها دست برداشت، هرمز فرکیانی را از او باز گرفت، و چون چنین کرد، سپاهیان کاووس از بلندی بر زمین افتادند و خود او نیز به دریای جرجان یا به قول شاهنامه به آمل، و بنا بر روایات دیگر به دریای فراخکرت فرو افتاد، و پیک ایزدی مأمور نابودی او شد». (موذن جامی، ۱۳۷۹، ص ۳۰)، (همان، دفتر دوم، ص ۹۷)

شخصیت کاووس در این دوره از پادشاهی خود، که «از حمله‌اش به آسمان شروع و بر مرگش ختم می‌گردد به غیز از جنگ رستم و سهراب، که در آن نقش کاملاً منفی دارد، و مکرر در معرض توهین و اعتراض پهلوانان خود و حمله سهراب قرار می‌گیرد، به کلی به عقب رانده

می‌شود. هم در این دوره کاووس فر خود را از دست می‌دهد، و آنچه از او باقی می‌ماند،

بارقه‌ای ضعیف از آن نیروی آسمانی بیش نیست.» (امید سالار، ۱۳۸۱، ص ۸۵)

نشسته است بر تخت بی‌رهنمای که کاووس بی‌دست و بی‌فر و پای (همان، دفتر دوم،

ص ۹۷)

بنا به روایت تعالبی «فر» دوباره به کاووس باز می‌گردد علت بازگشت مجدد فر «شاید از آن

روی بوده که مقدر بوده از پشت او سیاوش و کی‌خسرو به وجود آیند و ایرانیان را از بلای

تورانیان برهانند. (همان، دفتر دوم، ص ۹۷)، (سلیم، ۱۳۵۷، ص ۲۶۹) روایات اساطیری و

اشارتی که در شاهنامه است، این نظر را تأیید می‌کند «آنگاه کیخسرو بانگ بر می‌آورد ای

نعمت بخشنده جهان دست از کشتن او بردار که از او، سیاوش و از سیاوش من زاده خواهم

شد و بدین سخن کیخسرو، کاووس زنده می‌ماند (بهار، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶) در جای دیگر

آشکارا به بی‌فری کاووس اشاره شده است. «وقتی خدا می‌خواهد زنده بودن کیخسرو را به

ایرانیان الهام کند، بر خلاف معمول، که شاه به عنوان رابط بین خدا و پهلوان، الهام را دریافت

می‌کند، این بار زنده بودن کیخسرو به سپهدار گودرز الهام می‌شود، و سروش ایزدی پهلوان را

می‌گوید: خشکسالی و بی‌برگی در ایران از پی فری کیکاووس است. ازیرا که بی‌فر و برز است

شاه.» (امید سالار، ۱۳۸۱، ص ۸۵)

فردوسی در آغاز داستان کاووس ما را به فرجام آن رهنمون می‌شود:

گر او بفکند فرّ و نام پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

و در جای دیگر به غرور و خودخواهی او اشاره دارد:

من از جم و ضحاک و ز کیقباد فزونم به بخت و به فرّ و به داد

بدین ترتیب ناشایستگی، خوی پست و پندار و کردار ابلهانه بیش از هر چیز دیگر در سرنوشت او اثر تعیین کننده دارد، گودرز درباره او چنین می گوید:

چو کاووس نشنیدم اندر جهان ندیدم کسی از کهان و مهان

(همان، دفتر دوم، ص ۹۸)،

کیخسرو

کیخسرو، در نقطه مقابل یکی از مشخص ترین عناصر اهریمنی بخش اساطیری پهلوانی شاهنامه، یعنی، افراسیاب قرار دارد، او شخصیتی است دو بعدی و یا بهتر است بگوییم سه بعدی، هم شاه، هم پهلوان و هم موبد است گرچه از تبار کاووس است، اما در سرشت او نقطه تاریکی نیست و همانند سپیده‌ای است که از دل تاریکی تراویده باشد. (موذن جامی، ۱۳۷۹، ص ۳۰) و میان وجوه و ابعاد شخصیتی او، دوگانگی و چندگانگی دیده نمی‌شود.

همانگونه که افراسیاب تجسم این جهانی قوای اهریمنی است، کیخسرو نیز تجسم قوای نیکی و افزون بر تأیید ایزدی، از نیروی پهلوانی و شاهی نیز برخوردار است، و شصت سال پادشاهی او حاکی از این وحدت نیروها در وجود اوست. (موذن جامی، ۱۳۷۹، ص ۳۱) و جنگی که بین آن دو در می‌گیرد، گونه حماسی و این جهانی قوای اهورایی در برابر نیروهای اهریمنی است، که سرانجام با پیروزی نهایی قوای اهورایی پایان می‌یابد. (سرکاراتی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۰) پایان این جنگ بزرگ و پیروزی کیخسرو، پایان کار او نیز هست، چرا که با مرگ

افراسیاب جهان از بدی و اهریمن خویی پالایش می‌یابد و دوران آشوب با تلاش پهلوانان و رهبری کیخسرو که از حمایت ایزدی برخوردار است به پایان می‌رسد. (مؤذن جامی، ۱۳۷۹،

ص ۳۱)

یکی شاه بد در جهان سر به سر چو بر تخت بنشست پیروزگر

بر این گفته تا سالیان گشت شست جهان شد همه شاه را زیر دست

با وجود این «کیخسرو در کمال کامروایی و پس از آبادی دین و دنیا و کندن بیخ بیداد، غرور جمشید و گمراهی کاووس را از یاد نمی‌برد و می‌ترسد که مبادا به سرنوشت - خودپسندی و

جنونی که زاده قدرت است - گرفتار شود» (مسکوب، ۱۳۸۴، ص ۳۹)

بداندیشی و کیش اهریمنی
انجمن ملی زبان ادبی فارسی

روانم نباید که آرد منی

که با سلم و تور اندر آیم به زم

شوم همچو ضحاک تازی و جم

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

دگر سو آن پر از کیمیا

یه یک سو چو کاووس دارم نیا

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

که جز روی کژی ندیدی به خواب

چو کاووس و چون جادو افراسیاب

به روش روان اندر آرم هراس

به یزدان شوم یک زمان ناسپاس

گرایم به کژی و راه بدی

ز من بگسلد فرۀ ایزدی

«نگرانی وی بی‌جا نبود، ضحاک، جمشید و نیای خود او، کاووس، هر سه بازیچه دست دیو شده و به پرتگاه تیره‌بختی و گناه سقوط کرده بودند، این گونه اندیشه‌ها خاطر شاه را مشوش می‌داشت و می‌ترسید که فرۀ ایزدی را از دست بدهد. (محبوب، ۱۳۷۲، ص ۲۴۵)

به دنبال این نگرانی‌ها و دغدغه‌ها سر و تن می‌شوید و جامه سپید به تن می‌کند و نالان و خروشان به نیایش می‌نشیند و از خدا در می‌خواهد که با همان آبرویی که در درگاهش دارد، نیزد خود فرا بخواند تا روانش در کنار روان پاکان و نیکان بیاساید، تا اینکه در خواب سروش از پذیرش دعای او نزد پروردگار خبر می‌دهد.

سحر گه مرا چشم بغنود دوش ز یزدان بیامد خجسته سروش

که بر ساز، کامد گه رفتنت سرآمد نژندی و ناخفتنت

کیخسرو نیز لهراست را به جانشینی خود برمی‌گزیند و در انجمنی که به همین مناسبت تشکیل

می‌دهد، چنان سخن می‌گوید که گویی نه پادشاه و سیاستمدار، بلکه عارف پاک‌باخته‌ای است

که جز به وصال معبود و جاودانگی به چیزی نمی‌اندیشد، و آرزو می‌کند که ای کاش اهل

انجمن را نیز می‌توانست در سفری که فرا پیش دارد با خود ببرد. (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص

۴۰۸)

بدین ترتیب کیخسرو با خوارداشت قدرت و باورمندی عمیق به ناپایداری جهان، فرمانروایی و

پادشاهی را در اوج قدرت و از پس پیروزی نهایی بر پورپشنگ، این بزرگترین دشمن ایران و

تجسم عینی اهریمن، بدرود می‌کند و قدم در راه بی‌برگشت می‌گذارد. او نمونه پادشاهی است

که سهروردی در اوصاف آنها چنین می‌گوید: هر پادشاهی که حکمت داند و بر نیایش و

تقدیس نورالانوار مداومت نماید، چنانکه گفتیم او را «فره کیانی» بدهند و «فر نورانی» بخشند و «بارق الهی» او را کسوت و هیبت و بهاء ببوشاند، و رئیس طبیعی شود عالم را، و او را از عالم اعلیٰ نصرت رسد و خواب و الهام او به کمال رسد.» (معین، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۲۲)

لهراسب

مطابق روایات حماسی لهراسب از نژاد کیان نیست و هنگامی که کیخسرو او را به عنوان جانشین خود معرفی می‌کند، پهلوانان ایران شگفت‌زده و برآشفته می‌شوند و زال زبان به اعتراض می‌گشاید. (فردوسی، ج ۵، ص ۴۰۶-۴۰۷) علت اعتراض زال به پادشاهی لهراسب از آن سبب است که او به علت عدم تعلق به نژاد بزرگان و کیان فاقد شرط لازم برای رسیدن به مقام پادشاهی است. اما چون کیخسرو، لهراسب را شایسته و از تبار هوشنگ می‌خواند. زال و دیگر بزرگان و پهلوانان در مقابل پادشاهی لهراسب گردن می‌نهند. سپس لهراسب از سران سپاه و بزرگان در می‌خواهد تا از سخنان کیخسرو در مورد جانشینی و پادشاهی او تبعیت کنند و اندرزهای او را بپذیرند و به اصطلاح پادشاهی او را به رسمیت بشناسند. از این رو زال هم اعلام اطاعت می‌کند. (همان، ج ۵، ص ۴۱۶-۴۱۸) بدین ترتیب پیداست که در حماسه ملی ایران بر ضرورت نژاده بودن فرمانروا، پاسداری ارزش‌ها و موارث ملی از سوی حکومت گران، دادگری دولتیان و سرانجام، داشتن تأییدی الهی (فره ایزدی) برای پادشاه تأکید می‌شود (سرامی، ۱۳۸۶، ص ۸۸)

گشتاسب

تقابلی که در شاهنامه بین کاووس و سیاوش دیده می‌شود، میان گشتاسب و اسفندیار هم دیده می‌شود. گشتاسب پسر خود اسفندیار را به دم اژدها می‌فرستد، تا زمانی درازتر بر اورنگ شاهی تکیه زند. شاید پلیدی و پلشتی درون او را حتی کاووس و هیچ پادشاه دیگر در شاهنامه نداشته باشد، اوست که با آزمندی و بدسگالی و قدرت طلبی هر چه تمامتر اسفندیار را بکشتن می‌دهد، هموست که با نیرنگ و دسیسه، پادشاهی را از جنگ پدرش، لهراسب، در می‌آورد. او نمودار کسانی است که برای رسیدن به هدف، از هر وسیله ممکن استفاده می‌کنند، راهی هند شدن و سپس آهنگ روم کردن و قیصر را برای جنگ با ایران ترغیب کردن، و نقش کلیدی و تعیین کننده اسفندیار را در جنگ با ارجاسب و پیروزی بر او نادیده گرفتن، و او را قربانی جاه طلبی خود کردن، جنگ‌های دراز آهنگ ایران و توران را باعث آمدن، جنگ را بر رستم تحمیل کردن، همه و همه و بسیاری چیزهای دیگر از کارهای گشتاسب است. او کسی است که همه زبان به تفرین او می‌گشایند. تا جایی که پشتون، پسر خود وی، این چنین او را مورد

خطاب و عتاب قرار داده و سخن از دور شدن فرّه ایزدی از او را به میان می‌آورد.

به آواز گفت ای سر سرکشان زبرگشتن بخت آمد نشان

از این با تن خویش بد کرده ای دم از شهر ایران برآورده ای

ز تو دور شد فره و بخردی بیابی تو باد افره ایزدی

شکسته شد این نامور پشت تو کزین پس بود باد در مشت تو

پسر را به خون دادی از بهر تخت که مه تخت بنیاد چشمت مه بخت

جهانی پر از دشمن و پر بدان

نماند به تو تاج تا جاودان

بدین گیتیت در نکوهش بود

به روز شماری پژوهش بود (فردوسی ج ۶)

ص ۳۱۶-۳۱۵)

چنانکه در مقدمه نیز اشاره شد گشتاسپ آخرین پادشاه کیانی است که

فره بر او تابیده بنابراین از پادشاهان دیگر کیانی (بهمن، همای و داراب، به لحاظ اینکه اهمیت

چندانی ندارند و در پادشاهی آنها سخن از فره به میان نیامده است، صرف نظر شده است.

جدول شماره (۱) دلایل ظهور و سقوط پادشاهان

نام پادشاه	دلایل ظهور	مدت پادشاهی	دلایل سقوط
کیومرث	نخستین پادشاه	۳۰ سال	مرگ طبیعی
هوشنگ	جانشین نیا و دارای اهلیت	۴۰ سال	مرگ طبیعی
تهمورث	جانشین پدر و دارای اهلیت	۳۰ سال	مرگ طبیعی
جمشید	جانشین پدر و دارای اهلیت	۷۰۰ سال	از دست دادن فره ایزدی و شورش مردم
ضحاک	به وسیله مردم جانین جمشید می شود	۱۰۰۰ سال	قیام مردم به رهبری کاوه و فریدون
فریدون	با رهبری مردم علیه ضحاک به پادشاهی می رسد	۵۰۰ سال	مرگ طبیعی
منوچهر	جانشین فریدون و دارای اهلیت	۱۲۰ سال	مرگ طبیعی
نوذر	جانشین پدر و دارای اهلیت ۷ سال به دست طبیعی کشته می شود	۵ سال	مرگ طبیعی
کیقباد	بوسیله رستم از کوه آورده می شود و به پادشاهی می رسد	۱۰۰ سال	مرگ طبیعی
کیکاووس	جانشین پدر	۱۲۰ سال	مرگ طبیعی
کیخسرو	جانشین نیا و دارای اهلیت	۶۰ سال	سفری بی بازگشت (مرگ خودخواسته)

لهراسب	بوسیله کیخسرو به پادشاهی انتخاب می شود	نامعلوم	به دست ارجاسب کشته می شود
گشتاسب	در زمان حیات پدرش به پادشاهی رسید	۱۲۰ سال	مرگ طبیعی

جدول شماره (۲) فرّ

نام پادشاه	فرّ کیانی	فرّ ایزدی	پادشاهی که از اول فرّ ایزدی دارند	پادشاهانی که در حین پادشاهی فرّ ایزدی را بدست می آورند.	پادشاهانی که فرّ ایزدی را از دست می دهند و یا فرّ آنان کم فروغ و تیره می شود
کیومرث	دارد	دارد	دارد		
هوشنگ	"	"	"		
تهمورث	"	"	"		
جمشید	"	"	"		
ضحاک	-	-	-		
فریدون	"	"	"		
منوچهر	"	"	"		
نوذر	"	"	"	دارد	"
زوتهماسب	"	"	"	"	"
کیقباد	"	"	"		
کیکائوس	"	"	"	"	"
کیخسرو	"	"	"		
لهراسب	"	"	"	"	"
گشتاسب	"	"	"	"	"

نتیجه گیری

حکومت در ایران باستان و مشروعیت آن بر اصول و معیارهایی استوار بوده که در گزارش پادشاهان، به ویژه در آغاز پادشاهی آنان، بدان اشاره و تأکید شده است. مهمترین این اصول عبارت بوده از انتساب پادشاه به خاندان شاهی و گروه بزرگان، یعنی نژادگی و اصالت (داشتن فر کیانی) و داشتن اهلیت و شایستگی (هنر) بیشتر و برخورداری از تأییدات خداوندی، نژادگی یعنی فر ایزدی و داشتن نسب شاهانه (فره کیانی) شرط لازم و احراز مشروعیت الهی (فره ایزدی) شرط کافی تلقی می شده است. جدول شماره ۱ نشان می دهد:

الف - ۱- غیر از کیومرث که نخستین پادشاه است ۹ تن از شاهان به دلیل برخورداری از اهلیت بیشتر و جانشینی پدر و یا نیای خود به پادشاهی می رسند.

۲- ضحاک تنها پادشاهی است که خارج از هنجارها و معیارهای یاد شده به پادشاهی می رسد و رمز خودکامگی و چیرگی عناصر اهریمنی و انیرانی بر ایران است.

۳- دلیل پایان پادشاهی ۹ تن از شاهان مرگ طبیعی است.

۴- از بین شاهان سه تن بدست عوامل بیگانه کشته می شوند، یک تن (ضحاک) به بند کشیده می شود و یک تن (کیخسرو) به اراده خود از قدرت کناره گیری کرده و به سفر بی بازگشت (مرگ خود خواسته) می رود.

۵- جدول بالا نشان می‌دهد که بیشترین مدت پادشاهی را ضحاک (۱۰۰۰ سال) و کمترین را زوتهماسب (۵ سال) دارد.

ب- جدول شماره ۲ (فرّ) حاکی از این است که:

۱- تمام پادشاهان ایران بجز ضحاک از فرّ کیانی برخوردارند.

۲- فرّ کیانی و ایزدی محاط در دایره شاهان ایرانی است به همین دلیل ضحاک اگر چه هزار سال پادشاهی می‌کند از هر دو فره بی‌بهره است.

۳- جدول بالا نشان می‌دهد مشروعیت پادشاه به فره ایزدی است و از دست دادن آن موجب سقوط پادشاه می‌شود.

۴- فرّ ایزدی چهار تن از پادشاهان (جمشید نوذر کیکاوس و گشتاسب) در اثر بی‌خردی، بیدادگری، جاه‌طلبی و بداندیشی، کم‌فروغ و تیره و یا گسسته می‌شود.

۵- هفت تن از پادشاهان از اول دارای دارای هر دو فره هستند و بقیه شاهان در دوران حکومت خود و با داد و دهش و یزدان پرستی آن را به دست می‌آورند.

ب- ۱- جدول شماره ۳ پادشاهی شاهان را از نظر شماره ابیات (از کمتر به بیشتر) به ترتیب زیر نشان می‌دهد:

(۱- هوشنگ، ۲- تهمورث ۳- کیومرث ۴- زوتهماسب ۵- کیقباد ۶- جمشید ۷- کیخسرو و ۸-

ضحاک ۹- نوذر ۱۰- لهراسب ۱۱- منوچهر ۱۲- گشتاسب ۱۳- کیکاووس)

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید هوشنگ کمترین و کیکاوس بیشترین ابیات را به خود اختصاص داده‌اند.



انجمن علمی زبان ادبیات فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

امید سالار، محمود (۱۳۸۱)، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۲)، التفهیم لائائل صناعه التنجیم، با تعلیقات استاد جلال‌الدین همایی، تهران، بابک.

..... (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، ابن سینا.

بهار، مهرداد، (۱۳۶۲)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، طوس.

خالقی مطلق، جلال، (۱۳۷۲)، گل رنج‌های کهن به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز.

..... (۱۳۸۱)، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار.

دوستخواه، جلیل، (۱۳۷۰)، اوستا با کهن‌ترین سرودها و متن‌ها ایرانی، تهران، مروارید.

رستگار، نصرت‌الله، «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی»، آئینه میراث، ۲۹ (تابستان

۱۳۸۴)، ۹-۴۱.

سرامی، قدمعلی، (۱۳۶۸)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

سرکاراتی، بهمن، (۱۳۸۵)، سایه‌های شکار شده، تهران، طهوری.

سلیم، عبدالامیر، «فره» سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی تهران، انتشارات وزارت

فرهنگ و هنر ۱۳۴۹، (ص ۱۱۱-۱۰۴)

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۸)، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، با مقدمه احسان یار شاطر، تهران، روزبهان.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، شاهنامه، به اهتمام سعید حمیدیان، تهران، دفتر نشر داد.

کریستین سن، آرتور، (۱۳۵۰)، کارنامه شاهان، ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی، تبریز، دانشگاه آذربادگان.

..... (۱۳۶۳)، نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه احمد تفضلی، ژاله آموزگار، تهران، نشر نو.

محبوب، محمد جعفر، (۱۳۷۲)، آفرین فردوسی، تهران، انتشارات مروارید.

مرتضوی، منوچهر، (۱۳۷۲)، فردوسی و شاهنامه، تهران، انتشارات توس.

مسکوب، شاهرخ، (۱۳۷۴)، ارمغان مور، تهران، نشر نی.

معین، محمد، (۱۳۶۳)، مزدیسنا در ادب فارسی به کوشش مهدخت معین، تهران، دانشگاه تهران، ۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱.

منهاج سراج، عثمان بن محمد، (۱۳۶۳)، طبقات ناصری به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی قندهاری، تهران، دنیای کتاب.

موذن جامی، محمدمهدی (۱۳۷۹)، ادب پهلوانی، تهران، نشر قطره.

هگل، گ.و، (۱۳۵۶)، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران دانشگاه صنعتی شریف.

یارشاطر، احسان، (۱۳۶۸)، تاریخ ملی ایران، ترجمه حسن انوشه، تهران، نشر نی.



انجمن علمی زبان ادب فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱